

شب‌های موشکباران

زهرآ جعفرزاده؛ شب، هیولاست؛ دهانش را باز می‌کند و ما را می‌بلعد. شب، سقفی سیاه است، تاریکی مطلق که در فاصله‌های نامنظمی روشن می‌شود، نوری می‌تاباند، روز می‌شود و از آن جز دود و شعله و بویی از سوختن، چیزی نمی‌ماند. شب، موشکباران است؛ اشیائی نورانی که از پشت شیشه‌ها پیدا نیستند تا وقتی به هدف بخورند و «بوممم» صدا دهند. شب دود و آتش و شعله‌هایی از سوختن است که سقف را آبی و قرمز می‌کنند. شب، ترس است و وحشت و اضطراب و جنگ برای بقا. شب سؤال است؛ این بار نوبت چه کسی است؟ خانه چه کسی قرار است ویران شود؟ جان چه کسی میان آوارها، از دست برود و روح سرگردانش نداند چه بلایی سرش آمده؟ شب، شب جنگ است که تعدادش به ۱۷ رسیده. ۱۷ شب موشکباران، مرگ، اضطراب، آوارگی، خانه‌به‌دوشی و سرگردانی.

خیابان جردن: ساعت ۹:۱۳ شب

تاریکی شنی است که روی خیابان‌ها ریخته، مثل دانه‌های برفی که سیاه است و شهر را پوشانده. پنجشنبه‌شبی که گذشت، ۲۱ اسفندماه، یکی از همین شب‌ها بود. کمتر از ۱۰ روز به آخر سال، خیابان‌ها در سیاهی فرو رفته‌اند و جز چراغ قرمز و سبز و سردر برخی مغازه‌ها که روشن است، مابقی خاموشی است. پمپ‌بنزین جردن به تقلید از خیابانش، خلوت است و نیمه‌تعطیل. روی هم شاید دو خودرو در صف ایستاده‌اند تا باکشان پر شود. جز سوپرمارکت‌ها، خاموشی روی صورت خیابان پهن شده است. در آخرین هفته سال، تمام کافه‌ها، فروشگاه‌ها و مغازه‌ها تعطیل هستند.

تجریش: ساعت ۹:۲۰ شب

از جردن تا تجریش کمتر از ۱۰ دقیقه فاصله است؛ بس که همه جا خلوت است و بی‌ترافیک. ایست‌بارسی‌ها کمتر و سبک‌تر هستند. درمانگاه شبانه‌روزی باز است، اما کرکره همسایه‌ها پایین. نزدیک باغ فردوس چند مغازه‌ای باز است؛ حلیم و آش و ساندویچ می‌فروشند. آدم‌هایی را هم می‌توان دید. غیر از این، پیده‌راه خالی است. نزدیک میدان تراکم جمعیت بیشتر است. پرچم‌های پرافراشته و صدای عزاداری بلند است. نمی‌توان مسیر را به سمت شریعی ادامه داد.

میدان هفت‌تیر: ساعت ۹:۴۰ شب

چراغ‌های همیشه روشن بل طبیعت، خاموش است. کسی روی پل نیست. داخل پارک هم از سمت بزرگراه تاریک است. شهر خالی است اما چراغ خانه‌ها روشن. تمام مغازه‌های منتهی به میدان هفت‌تیر تعطیل هستند؛ فرش فروشی‌ها، ماتوفروشی‌ها و لباس‌فروشی‌ها. در خود میدان اما جمعیتی روی زمین نشستند برای عزاداری با پرچم‌های پرافراشته.

ایرانشهر: ساعت ۹:۴۵ شب

در شرایط عادی کافه‌های ایرانشهر جای سوزن انداختن نیست، اما پنجشنبه‌شب (۲۱ اسفند) تنها چیزی که این خیابان برای عابرانش دارد، تاریکی است. خیابان‌های سنایی و میرزای شیرازی نیز همین وضعیت را دارند. پمپ‌بنزین خیابان میرزای شیرازی آن قدر خلوت است که در چند دقیقه می‌توان باک بنزین را پر کرد. جز یک مغازه شیرینی‌فروشی، همه کرکره‌ها پایین است؛ حتی داروخانه‌ها.

بلوار کشاورز: ۹:۵۰ شب

برج‌های بلندمرتبه سامان سوت‌و‌کور است. از ده‌ها طبقه‌اش، دو تا سه خانه‌ای روشن است. اینجا هم تعطیل است و کسی در پیده‌راه نیست. نرسیده به میدان ولیعصر خبری از دست‌فروش‌های شب عید نیست، همه جمع کرده‌اند. اثری از آنها روی زمین دیده نمی‌شود.

خیابان انقلاب: ساعت ۱۰ شب

خیابان انقلاب پر جنب و جوش‌تر است. مغازه‌ها تعطیل‌اند اما چهارراه ولیعصر عابران زیادی دارد. ماشین‌های پرچمدار ایستاده‌اند و سرنشینان در حال تکان‌دادن پرچم‌ها. چراغ‌های متروور روشن است، اما کسی نه وارد می‌شود و نه خارج. ابتدای خیابان وصال شیرازی آخرین دسترسی مترورویی به سمت میدان انقلاب است. از آن جلوتر با ماشین‌های پلیس بسته شده و باید به سمت شمال وصال شیرازی حرکت کرد.

خیابان کیشا: ساعت ۱۰:۶ شب

جز سوپرمارکت‌ها و اغذیه‌فروشی‌های کوچک، کرکره‌ها پایین است. مرکز خرید نصر که همیشه با حضور آدم‌ها شلوغ بوده، تاریک و تعطیل است و خیابان‌ها خالی. از یک روز تعطیل هم تعطیل‌تر.

کافه‌های برج (آ.اس.پ.): ساعت ۱۰:۱۲ شب

تاریکی به خیابان‌های اطراف برج (آ.اس.پ.) هم رسیده، کافه‌ها تعطیل هستند و مسیرهای منتهی به آنها خالی. خیابان کناری که هیچ‌وقت جای سوزن انداختن نبود، خالی از ماشین‌هاست. تا صدها متر آن طرف‌تر عابری دیده نمی‌شود.

مهناز: موشک‌ها را می‌شماریم

«صدای جنگنده که می‌آید، خیلی دلم می‌خواهد می‌توانستم دستم را دراز کنم، بگیرمش و نگذارم به مقصد برسد. آن صدای گرمویی که بعدش شنیده می‌شود، دل را هزار تکه می‌کند. یعنی به کجا خورد؟ بر سر چه کسی فرود آمد؟ و اتفاق بعدش، هجوم به سیاه‌های خبری داخلی است. به شبکه‌های ماهواره‌ای، یعنی کجا را زدند؟ چند نفر فرزند؟ خودم دسترسی‌ها سخت است و اطلاعات قطره‌چکانی می‌رسد». مهناز ۷۰ساله است؛ زنی با سه فرزند که همه‌شان ازدواج کرده و رفته‌اند. خواهر و برادرانش خارج از ایران هستند. سرگرمی‌های شبانه‌اش، پیش از این، تماس‌های تصویری و تلفنی با خارج‌نشین‌ها بود. اینستاگرام‌گردی و بالا و پایین‌کردن واتس‌اپ. حالا ولی کلافه است. از این مبل به آن یکی جابه‌جا می‌شود. گوش را تیز می‌کند و می‌شمارد: «امشب تقریباً ۱۰ موشک زدند. و بلافاصله تماس‌هایش با سه فرزندش شروع می‌شود: «شما هم شنیدید؟ سمت شما بود؟». پیش از این با همسر ۷۷ساله‌اش به توصیه پزشک پیده‌روی می‌رفت و اکنون در چهاردیواری، موشک‌ها را می‌شمارند؛ ساختمان‌های اداری اطراف خانه‌شان کم نیست. می‌ترسد زیاد در خیابان جابه‌جا شوند: «دهه ۶۰ که جنگ شد، با بچه‌ها سرگرم بودیم. الان بیکاریم و هیچ چیزی سرگرم‌مان نمی‌کند. فقط نشستیم اخبار گوش می‌دهیم. یک گوش‌مان به خبرهاست و یک گوش دیگر به آن سوی پنجره‌ها». دیگر می‌داند پدافند چیست و جنگنده چه صدایی دارد. این صدای بمب بود یا موشک، شوق را زدند یا غرب. همسرش به‌تازگی شیشه‌های خناله را به رسم دهه ۶۰، چسب‌های ضدبردی زده است. شب‌ها با فاصله از پنجره می‌خواند.

شهرام: هر نور در آسمان شب، یعنی جنگ ادامه دارد

«شهرام»، مرد جوانی است. کمتر از یک سال از ازدواجش می‌گذرد. دقیقاً در دومین روز جنگ ۱۲روزه، مراسم عقدش برگزار شد و می‌گوید از آن روز تاکنون همه چیز عجیب بوده است: «احساس ناامیدی و ناتوانی دارم. وضعیت از کنترلم خارج شده. عملاً هیچ کاری نمی‌توانم انجام بدهم و هیچ چیزی را از آینده منصور نیستم». او پیش از این روزهای تحمل‌شده، شب‌ها ساعت ۹ به خانه می‌رفت، تا ششامی می‌خورد و پیده‌روی می‌کرد و کمی سریال می‌دید، می‌خوانید و دوباره روز بعد. حالا وقت ساعات بیکاری‌اش زیاد است و به سختی سرگرم می‌شود. تقریباً بیشتر ساعت‌های روز خانه است. دوکار کرده. تا ظهر می‌خواند. بعدازظهر کمی کار می‌کند و عصر تا نیمه‌شب بیدار است: «نمی‌توانم روی کاری تمرکز کنم. همیشه دنبال تعطیلات بوم، خواب و تفریح و استراحت. اما حالا آرزویم این است که به‌انه‌ای برای خارج‌شدن از خانه پیدا کنم». شب‌ها بیشتر وقتش را در بالکن می‌گذراند، سیگار می‌کشد، جای می‌نوشد و به آسمان نگاه می‌کند؛ به سقفی سیاه که در فاصله‌های نامنظمی روشن می‌شود و نور قرمز را که می‌بیند. مطمئن می‌شود جنگ همچنان ادامه دارد. کام عمیق‌تری از سیگار می‌گیرد: «نمی‌دانم قرار است چه بلایی سرمان بیاید». او مدام خبرها را چک می‌کند. خودش را با پخت‌و‌پز مشغول کرده، اما می‌گوید هیچ کار مفیدی نمی‌کند. مغزش بازدهی لازم را ندارد.

نسرین: ۵ تا صبح بیداریم

نسرین اراه راه دیگری پیدا کرده است؛ او و همسرش شب‌ها در خانه بازی فکری انجام می‌دهند یا از قبل یادگست‌هایی را که دانلود کرده‌اند، گوش می‌دهند. قبلاً خانه‌شان همیشه



یکی‌های‌نشدنیستا

پسر از میهمان بود؛ حالا اما هرکس در خانه خودش میان چهاردیواری‌ها نشسته و در سکوت رد موشک‌ها را دنبال می‌کند. وعده‌های غذایی‌اش بیشتر شده و می‌گوید که مدام در حال خوردن هستند؛ شیرینی، تخمه ….. نسرین می‌گوید ساعت خوابشان به‌شدت به هم ریخته؛ تا پنج صبح بیدارند و از آن طرف تا ظهر می‌خوانند. شبکه‌های ماهواره‌ای برایشان مختل شده، فیلترشکن‌ها هم گران است یا کار نمی‌کند، هر گیگ اینترنت ۳۰۰ هزار تومان است، بنابراین همان اینترنت را هم ندارند و از همه جا بی‌خبرند. مدام تلفنی با دوستانشان در ارتباط هستند تا ببینند این بار موشک‌ها کجا را هدف قرار داده‌اند.

سمیرا: شب‌ها در بی‌خبری مطلق می‌گذرد

«سمیرا» با مادر و خواهرش زندگی می‌کند. می‌گوید که وقتی به خانه می‌رسد، فقط خبرها را چک می‌کند. سریال‌هایی را که قبلاً دیده، دوباره می‌بیند. نمی‌خواهد سریال جدیدی شروع کند: «مغرم کشش کار جدید ندارد». «مریم» ورزشکار است. هر روز باشگاه می‌رفت و حالا خانه‌نشین شده. همه جا تعطیل است. به‌تازگی چند وزنه خریده و در خانه ورزش می‌کند. «تا وقتی سر کارم، از دنیا باخبرم. اینترنت آنجا کار می‌کند، هر گیگ اینترنت ۳۰۰ هزار تومان است، بنابراین همان اینترنت را هم ندارند و از همه جا بی‌خبرند. مدام تلفنی با دوستانشان در ارتباط هستند تا ببینند این بار موشک‌ها کجا را هدف قرار داده‌اند. سریال می‌بیند: «هر سال اسفند که می‌شود همه در جنب و جوشیم و برای تعطیلات نوروز برنامه‌ریزی می‌کنیم. امسال هیچ کاری نکردیم. حتی مجبور شدیم شیشه‌های‌مان را که یک بار تمیز کرده بودیم، به خاطر باران آسمیدی دوباره تمیز کنیم. البته مادرم گفته بعد از جنگ خانه‌تکانی می‌کند». «آرش» همیشه سرش در گوشی است. شب‌ها که نه، عصر به خانه می‌رسد و بلافاصله می‌رود سراغ سایت‌هایی که با اینترنت داخلی بازی می‌شوند. گاهی هم شبکه‌های ماهواره‌ای را دنبال می‌کند: «ساعت خواب همه به هم ریخته. مدام می‌گویم الان ممکن است بریزند. شب تا صبح هوشیارم. گوش‌هایم را تیز می‌کنم بینم موشک به کدام سمت خورده. ردش را دنبال می‌کنم». او مرد جوانی است و می‌گوید که ساعت‌ها خیلی کند می‌گذرد. الان هفته‌هاست که وضعیت همین است. هیچ کاری نمی‌توان انجام داد تا وقت خالی پر شود.

علی: روتین زندگی به هم ریخته

خانه «علی» کنار اتوبان نواب است. در سکوت موقت شب هر ماشینتی که رد می‌شود، خیال می‌کند هواپیمایی در آسمان است. هر وسیله‌ای که صدای ناگهانی بدهد، دل علی را پاره می‌کند. در این مدت دو بار در نزدیکی خانه‌اش موشکباران شده و همین سبب شده تا هراسش بیشتر شود. تنها زندگی می‌کند و این شرایط او را مضطرب‌تر کرده است: «روتین زندگی‌ام به هم ریخته. کار من با سایت است و اغلب آنلاین هستم. کار ضروری هم دارم اما اغلب مسیرهایی که از آن تردد می‌کنم تا به محل کارم برسم، مناطق خاصی است که ممکن است مورد حمله قرار گیرد». در یکی از همین شب‌ها، پس از موشکباران، علی به چشم خود دید که دیوارها چطور می‌لرزد و خاک وارد خانه می‌شود. موج انفجار به خانه او هم رسیده بود: «وقتی غرب تهران را می‌زنند یا مثلاً آبکاتان را زدند، موجش به خانه من هم رسید». او سیگارش را با سیگار دیگری روشن می‌کند و در این روزها از گرانی سیگار می‌گوید: «قبلاً یک پاکس می‌خریدم ۷۰۰ هزار تومان، به‌تازگی خریدم یک‌میلیون و ۱۵۰ هزار تومان».

زینب: در کلافگی و استیصال به سر می‌بریم

«زینب» مترجم است. همیشه منتظر فرصتی بود تا کارهای نیمه‌تمامش را تمام کند؛ مثل ترجمه کتابی که دست‌ش است. بیش از ۱۰ روز است خانه‌نشین شده اما حتی یک خط هم ترجمه نکرده است: «از ساعت ۵ عصر چشمم به ساعت است. کی بشود ۶، کی بشود ۷، کی بشود ۹ که بروم بخوابم. اما دیر می‌گذرد. وقت خواب هم که می‌شود، از ترس و صدای موشکباران خوابم پاره‌پاره است. حتی نمی‌توانم گوش‌گیر داخل گوشم بگذارم. می‌گویم اگر جایی را بزنند، حداقل صدایشان را بشنوم». او و همسرش در این روزها کارهای مختلفی برای سرگرم‌کردن خود کرده‌اند. مثلاً بازار گل برفته‌اند، خریدهای جزئی داشتند، کارهای آنلاین کرده‌اند اما در نهایت می‌گوید که: «خیلی کلافه‌ایم. خیابان‌ها خلوت است. مغازه‌ها تعطیل. اغلب در خانه‌های‌شان مانده‌اند. درحالی‌که شب عید است. باید خیابان‌ها شلوغ باشد». همسرش بعضی روزها برای پیده‌روی بیرون می‌رود اما همان هم با ترس است: «سعی می‌کنیم شب‌ها فیلم ببینیم تا وقت‌مان بگذرد. نمی‌توانم کتاب بخوانم، چون تمرکز کافی ندارم. دچار نوعی استیصال هستیم. فقط می‌خواهیم این روزها تمام شود». خاله آنها این است که آیا این جنگ تا شب عید تمام می‌شود؟ «صا حتی نمی‌توانیم به منزل خانواده‌های‌مان برویم. یکی کرج زندگی می‌کند، آن یکی شمال کشور». آنها جنگ ۱۲روزه هم تهران مانده بودند؛ جنگی که مدت‌زمان زیادی طول نکشید اما تا مدت‌ها همه را وحشت‌زده کرده بود. هرکس هر صدایی می‌شنید، تصور می‌کرد موشکباران است و حالا زینب نگران بعد از پایان جنگ است که چطور قرار است با این میزان اضطراب زندگی کند: «به همه اضطراب‌ها، شرایط بد اقتصادی را هم باید اضافه کرد. اگر جنگ ادامه پیدا کند، آیا سازمانی که در آن کار می‌کنیم، توانایی پرداخت حقوق دارد؟ این هم یکی دیگر از نگرانی‌های ماست».

نگار: زندگی جمعی را انتخاب کرده‌ام

«نگار»، اما روش دیگری برای مقابله با اضطراب‌هایش پیدا کرده. او از روز

کارت خودرو صدف علیپور یوسفی با کدملی ۲۵۸۰۷۹۷۴۷۵
فرزند حمید، خودرو سائنا سفید روغنی مدل ۱۴۰۰ شماره پلاک ۵۷ه۰۵۷ه ایران ۴۶ با شماره شاسی۳۳۶۴۱۲۹NAS۵۸۱۱۰۰M
 و شماره موتور ۱۷۹۴۶۲۹۲M۱۵به نام صدف علیپور یوسفی در تاریخ ۱۴۰۴/۱۲/۰۱مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط است.

شرح روش

یادداشت

درنا

گفتم: آهان یادام آمد، نوشته بودی آبی دوست داشت.
باز خندیدی. این عادتت بود که به سؤال‌ها جواب نمی‌دادی، فقط لبخند می‌زدی و من باید خودم می‌فهمید معنی لبخندت چیست.
گفتم: دیگه دوست داری داستان چی رو بنویسی؟

این بار دیگر لبخند نزدی. بدون مکث گفتی: درنا.
آن‌قدر سریع جواب دادی که حتم کردم داستانش را نوشته‌ای.
گفتم: درنا؟ چرا درنا؟!
گفتی دوست دارم. یک بار بابام بردم تالاب، اونجا درنا دیدم… می‌دونی یه درنا هست اسمش امیده؟

می‌دانستم.

– هزار کیلومتر میاد تا به ایران برسه.
درنای ایران. اینم می‌دونستی؟
زل زده‌ام به مانتی‌بور، تصویر آوار هولناک موشک‌هایی که مدرسه‌تان را ویران کرده، تار است و لیزان، زیر این تصویر تار و لیزران، کیف‌ها و دخترهایی هست که توانسته‌اند هنوز زنده بمانند. یک حس پنهان قوی به من می‌گوید دفتر تو هم باید میان همین کیف‌ها و دخترهایی باشد که زنده مانده‌اند.

تو عادت داشتی برای داستان‌هایت نقاشی بکشی. می‌گفتی: می‌خوام با دنبال دفتری می‌گردم که روی برگ‌های خضدار نقاشی کشیده باشد. توی نقاشی‌ها باید برگرد دنبال یک درنای سفید که روی زمینه آبی تالاب ایستاده باشد. اما نگفتی بچه‌های هشت، ۹ساله یک درنای سفید را روی کاغذ سفید چطور می‌کشند؟

شاید همین باشد. اگر این تصویر که انگار پشت شیشه‌ای بارانی، موج و تار شده، بگذارد بینم، پیدایش کردم. حتما همین است؛ این صفحه نقاشی که از این کیف آبی بیرون زده، با این پرنده سفید که وسط صفحه یکدست آبی ایستاده با این نوشته کودکانه، این گوشه یا مصاد کم‌رنگ مشکئی: داستان درنای امید ایران و یکی، دو کلمه دیگری که مجاله شده. اسم داستان حتما همین است. حالا با چه دلی بروم سراغ فایل‌های ذخیره‌شده؟

آگهی قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی حوزه ثبتی بابل نظر به دستور مواد ۱ و ۳ قانون تعیین تکلیف وضعیت اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی مصوب ۰۹.۰۲.۱۳۹۰ ، املاک متقاضیانی که در هیات موضوع ماده یک قانون مذکور مستقر در واحد ثبتی بابل مورده رسیدگی و تصرفات مالکانه و بلا معارض آنان محرز و رای لازم صادر گردیده جهت اطلاع عموم به شرح ذیل آگهی می گردد :

((املاک متقاضیان واقع در بخش هشت))

اراضی واقع در رو ستای شیردار کلا پلاک ۷- ۷- اصلی ۸۸۳ فرعی : عبدالله عمرانی در شش‌دانگ یک قطعه باغ بمساحت ۳۸۹.۷۰ متر مربع محرز گردید.

اراضی واقع در رو ستای گونه کلا پلاک ۱۸- اصلی

۱۳۹۴ فرعی : خداوردی محسن پور در شش‌دانگ یک قطعه باغچه بمساحت ۵۹۴.۸۵ متر مربع محرز گردید.

۱۳۹۵ فرعی : سیده کبری حسینی و عباس علی دادی نائینی بالمناصفه در شش‌دانگ یک قطعه زمین با بنای احدائی بمساحت ۱۵۵۷.۷۴ متر مربع محرز گردید.

۱۳۹۶ فرعی : شروین شجاعی فرد در شش‌دانگ یک قطعه مزروعی بمساحت ۱۷۹۸ متر مربع محرز گردید.

اراضی واقع در رو ستای سید کلا پلاک ۳۵ - اصلی

۶۴۵ فرعی : پداله احمدی دبیسفانی در شش‌دانگ یک قطعه زمین با بنای احدائی بمساحت ۸۶۴ متر مربع محرز گردید.

اراضی واقع در روستای شیردار کلا پلاک ۵۷ - اصلی

۱۸۴ فرعی : ولی اله رحمانا در شش‌دانگ یک قطعه زمین با بنای احدائی بمساحت ۵۱۶.۹۰متر مربع محرز گردید.

اراضی واقع در رو ستای امیر کلا پلاک ۹۸ - اصلی

۲۸ فرعی : کاوه و خسرو هر دو آزده ، و بالمناصفه در شش‌دانگ یک قطعه زمین با بنای احدائی بمساحت ۲۲۵.۱۸ متر مربع محرز گردید.

اراضی واقع در روستای هلی حال پلاک ۱۱۸- اصلی

۶ فرعی : تیمور رحبر در شش‌دانگ یک قطعه زمین با بنای احدائی بمساحت ۲۱۴.۰۲ متر مربع محرز گردید.

((املاک متقاضیان واقع در بخش ده))

اراضی واقع در روستای حاجیکلا پلاک ۱ - اصلی

۱۹۷ فرعی : علی مطلبی قمی در شش‌دانگ یک قطعه باغچه بمساحت ۱۹۸ متر مربع محرز گردید.

۱۹۸ فرعی : سید نبی اله حسینی در شش‌دانگ یک قطعه زمین با بنای احدائی بمساحت ۱۹۱.۸۵ متر مربع محرز گردید.

۱۹۹ فرعی : لیلآ عبد محمد زاده در شش‌دانگ یک قطعه باغچه بمساحت ۳۲۰ متر مربع محرز گردید.

اراضی واقع در روستای حمزه کلا شش پل پلاک ۳ - اصلی

۶۳۴ فرعی : محمد صادقی در شش‌د انگ یک قطعه زمین با بنای احدائی بمساحت ۳۳۱.۲۶متر مربع محرز گردید.

اراضی واقع در رو ستای اسبو کلا پلاک ۴ - اصلی

۱۳۳۹ فرعی : آیت اله روحی زاده انگنر در شش‌ دانگ یک شش‌ دانگ یک قطعه زمین مزروعی بمساحت ۳۵۵۹.۸۴ متر مربع محرز گردید.

اراضی واقع در روستای مظفر کلا پلاک ۲۴ - اصلی

۴۶ فرعی : لیلیا داداش زاده در شش‌دانگ یک قطعه زمین با بنای احدائی بمساحت ۳۴۲.۳۰ متر مربع محرز گردید.

اراضی واقع در روستای شریعت کلا پلاک ۳۶ - اصلی

۱۴۷ فرعی : محمد صادق محمدی در شش‌دانگ طلق ووقف یک قطعه زمین با بنای احدائی بمساحت ۴۶۶.۴۸ متر مربع محرز گردید.

اراضی واقع در رو ستای هلال کلا پلاک ۳۸- اصلی

((املاک متقاضیان واقع در بخش یازده))

۵۳۴ فرعی : محمد حسن پور دو سهم از هفت سهم در ششد انگ یک قطعه زمین با بنای احدائی با استثنای بهای ثمن عرصه و اعیان مساحت ۳۳۱.۲متر مربع محرز گردید.

((املاک متقاضیان واقع در بخش سیزده))

واقع در روستای بیشه سر پلاک ۶ - اصلی

۳۱۱ فرعی : منصوره رضائی درشش‌دانگ یک قطعه باغ طلق ووقف مساحت ۹۵۵.۶۶متر مربع محرز گردید.

۳۱۲ فرعی : فاطمه غلامی بهمنبری در شش‌دانگ یک قطعه زمین با بنای احدائی طلق ووقف مساحت ۱۶۵.۳۰متر مربع محرز گردید.

۳۱۳ فرعی : سمیه ولی الهی بیشه در شش‌دانگ یک قطعه زمین با بنای احدائی طلق ووقف مساحت ۲۷۸.۵۸ متر مربع محرز گردید.

لذا به موجب ماده ۳ قانون تعیین تکلیف وضعیت ثبتی اراضی و ساختمانهای فاقد سند رسمی و ماده ۱۳ آئین نامه مربوطه این آگهی در دو نوبت به فاصله ۱۵ روز از طریق این روزنامه و محلی / کثیرالانتشار در شهرها منتشر و در روستاها علاوه بر انتشار آگهی، رای هیات الصاق تا در صورتیکه اشخاص ذینفع به آرای اعلام شده اعتراض داشته باشند باید از تاریخ انتشار اولین آگهی و در روستاها از تاریخ الصاق در محل تا دو ماه اعتراض خود را به اداره ثبت محل وقوع ملک تسلیم و رسید اخذ نمایند .
معتبرش باید ظرف یک ماه از تاریخ تسلیم اعتراض میادرت به تقدیم دادخواست به دادگاه عمومی محل نماید و گواهی تقدیم دادخواست به اداره ثبت محل تحویل دهد که در این صورت اقدامات ثبت موقوفول به ارائه حکم قطعی دادگاه است و در صورتی که اعتراض در مهلت قانونی واصل نگردد یا معترض ، گواهی تقدیم دادخواست به دادگاه عمومی محل را ارائه نکند اداره ثبت میادرت به صدور سند مالکیت می نماید و صدور سند مالکیت مانع از مراجعه متضرر به دادگاه نیست .
بدیهی است برابر ماده ۱۳ آئین نامه مذکور در مورد قسمتی از املاکی که قبلا اظهار نامه ثبتی پذیرفته نشده ، واحد ثبتی با رای هیات پس از تنظیم اظهارنامه حاوی تحدید حدود ، مراتب را در اولین آگهی نوبتی و تحدید حدود به صورت همزمان با اطلاع عموم می رسانند و نسبت به املاک در جریان ثبت و فاقد سابقه تحدید حدود واحد ثبتی آگهی تحدید حدود را به صورت اختصاصی منتشر می نماید.

م.ف.ا ۲۱۴۳۱۵۳

تاریخ انتشار نوبت اول: ۱۴۰۴ / ۱۲ / ۰۱

تاریخ انتشار دوم : ۱۴۰۴ / ۱۲ / ۲۵